

## واکاوی چستی و جایگاه حیات طیبه در اندیشه ملاصدرا

هادی واسعی / استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

fooladi@iki.ac.ir

محمد فولادی / دانشیار گروه جامعه‌شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

mosafer.moheb@gmail.com

رؤیا بناکار / دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۲ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵

### چکیده

داشتن حیات و زندگی گوارا، طیب و پاک، همواره دغدغه بشر در طول تاریخ بوده است؛ زندگی فردی و اجتماعی آرمانی، بدون ظلم، بی‌عدالتی، قرین سعادت، کمال و جاودانه. در اندیشه صدرایی، انسان می‌تواند برای خود در دنیا و آخرت حیاتی پاک، جاودانه و طیب رقم بزند؛ زندگی فردی و اجتماعی، مؤمنانه، پاک و گوارای دنیایی که زندگی اخروی سعادت‌مندانه، جاودانه، سرشار از نعمات الهی و مقام قرب و رضوان الهی را رقم خواهد زد. از نظر ملاصدرا، انسان دارای حیات دنیوی، برزخی و اخروی است و حیات حقیقی، حیاتی است که با اطاعت از فرمان الهی، منجر به حیاتی برتر از حیات دنیا می‌شود. نفس در ابتدای شکل‌گیری خود، امری کاملاً طبیعی و محدث از بدن است و با گذر زمان و بر اثر حرکت جوهری، مراتب رشد را می‌پیماید و از مرتبه نازل اولیه خود جدا می‌شود. انسان با اراده، اختیار و فطرت پاک و سرشت خدادای خویش و با ایمان و عمل صالح و طی مسیر عبودیت و بندگی خدا و رستن از عالم مادی و دل شستن از محدودیت‌های زمینی، می‌تواند در همین دنیا، مقرب درگاه الوهی، و بنده صالح حضرت حق، انسان کامل و به مقام قرب و رضوان الهی نائل آید. این پژوهش، با رویکردی تحلیلی و نظری، به واکاوی چستی و جایگاه حیات طیبه در اندیشه صدرا می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** ملاصدرا، ایمان، عمل، سعادت، حیات، حیات طیبه، انسان کامل، خلافت الهی، جاودانگی انسان.

یکی از دغدغه‌های مهمی که از دیرباز ذهن اندیشمندان را به خود مشغول ساخته، سؤال از چند و چون جامعه آرمانی، زندگی جاودانه و حیات طیبه است. واکاوی جایگاه و الزامات تحقق این حیات طیب از منظر صدر، مسئله اصلی این پژوهش است. در جامعه آرمانی صدرایی، انسان که خلیفه خدا و جانشین او در زمین است، در جست‌وجوی کمال، سعادت، حیات طیب، پاک و جاودانه برای خویش است. صدر، که پرورش یافته مکتب حیات‌بخش اسلام و قرآن است، حیات طیب، انسان کامل و زندگی جاودان او را در این کتاب الهی جست‌وجو می‌کند؛ چراکه انسان مؤمن با کار شایسته و نیک در دنیا، به حیات طیب نائل می‌آید و در بارگاه حضرت حق جاودان می‌شود: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (تحر: ۹۷)؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیات پاک زنده می‌داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

ملاصدرا، حیات طیب را زندگی شایسته انسانی می‌داند که از طریق ایمان و عمل صالح و دین‌داری، قابل حصول است؛ حیات طیب، مرتبه‌ای بالا و والا از حیات عمومی که دارای آثار بسیاری است. در جمله «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، احیا به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است. پس این کریمه، با صراحت دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال، مؤمنی را که عمل صالح انجام دهد، به حیات جدیدی غیر از آن حیاتی که به دیگران داده است، زنده می‌کند. در اندیشه صدر، حیات طیب از اولین مرتبه سلوک عقل آغاز می‌شود و رسیدن به رشد عقلی، فقط از راه سلوک امکان‌پذیر است. در حقیقت، حکمت متعالیه اساساً سلوکی عقلانی-اخلاقی است؛ چرا که اصول فلسفه صدرایی، شیوه‌هایی از سلوک اخلاقی به دست می‌دهد که می‌تواند جامعه انسانی را در مسیری که انبیا برای بشر مشخص کرده‌اند، قرار دهد. از نظر صدر، انسان ایمانی، انسان عقلانی و انسان اخلاقی ملازم یکدیگرند؛ چرا که وی قوای متعددی برای انسان قایل است که در میان آن قوا، تنها قوه عاقله است که انسان را از سایر موجودات متمایز می‌کند و بعد انسانی انسان، از طریق این قوه استکمال می‌گردد.

از نظر وی، عقل دارای دو کارکرد نظری که مبدا انفعال و عملی که مبدا فعل است: عقل نظری دانش و معرفت را از عالم مافوق دریافت می‌کند و به جایی می‌رسد که به اسرار عالم آگاهی پیدا می‌کند. در مقابل، عقل عملی علاوه بر ادراک حسن و قبح، به تدبیر و تصرف بدن می‌پردازد و کمال آن، در تسلط یافتن بر قوای حیوانی و تدبیر آنها، بر حسب حکم عقل نظری است. به تعبیر دیگر، ایشان سعادت انسان را در گرو سعادت عقل می‌داند که هم از طریق کارکرد عقل نظری، که سعادت آن نیز در گرو تجرد تام و رسیدن به اتحاد با عقل فعال است و هم از طریق عقل عملی که سعادت آن در گروی سلطه بر قوای حیوانی بر حسب عقل نظری است.

از نظر صدر، حیات پاک و طیب از آن انسان‌های کامل راه یافته به بارگاه الهی است و عالی‌ترین حیات طیب، از آن انسان کامل است. بر اساس مبانی برگرفته صدر از آموزه‌های قرآنی، انسان از روح نفخی کریمه «نَفَخْتُ فِيهِ

مین رُوحی» (ص: ۷۲)، برخوردار و از حیات متکی بر آن بهره‌مند است. از این‌رو، انسان مؤمن با عنایت ازلی به روح تأییدی «ایدهم بروح منه» رسیده که ناشی از حیات طیبه ایمانی است. ایشان، برترین و کامل‌ترین روح را روح جاودان و قدسی می‌داند که خداوند آن را در انبیا و ائمه اطهار به امانت گذاشته است. «یدک بروح القدس»: این روح چیز جدایی از وجود آنان نیست؛ حقیقتی است بسیار متعالی که عالی‌ترین مرتبه او حیات طیبه است و برکات آن، بالاتر از آن چیزی است که بر حیات ملکوتی مترتب می‌گردد.

این پژوهش، به روش اسنادی و تحلیلی، به دنبال پاسخ به سؤال از چپستی، ماهیت و جایگاه و الزامات تحقق حیات طیبه در نگاه ملاصدرا است و اینکه الزامات و محل تحقق حیات طیبه در زندگی دنیایی است و یا برزخی و اخروی و یا هر سه؟ اما پیش از هر چیز بیان چند واژه ضروری است:

### ایمان

*ابن منظور در لسان العرب*، ایمان را به معنای ضد کفر و تصدیق را به معنای ضد تکذیب به کار برده است. در *قاموس قرآن* می‌گوید: «امن یعنی خاطر جمع، کسی که در او ایمنی است و یا شهری که ایمن است». «امن» در اصل لغت به معنای «طمأنینه و زوال خوف» است. این ماده، گاهی به صورت متعدی بنفسه و به معنای «در امن قرار دادن کسی یا چیزی» است و گاهی به معنای غیر متعدی و به معنای «دارای امن شدن و در امن قرار گرفتن» است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۳). ملاصدرا در آثار خود، با تعبیرهای گوناگون به تعریف ایمان پرداخته و در همه تعبیرها، ایمان را از جنس علم یقینی زوال‌ناپذیر می‌داند که در دنیا و آخرت همراه مؤمن است. از این‌رو، می‌توان گفت: جوهره اصلی ایمان از منظر ایشان، علم و معرفت است. ایشان وقتی ایمان را در مباحث مختلف معنا می‌کند، کمتر به ایمان مطلق اشاره می‌کند، بلکه در بسیاری از مواضع، به ایمانی دینی اشاره دارد. صدرا، ایمان دینی را علم به اصول دینی، یعنی علم به خدا و ملائکه و کتاب‌ها و پیامبرانش و نیز رستاخیز می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ الف، ص ۱۴۴ و ۲۴۴). ایشان بر این باورند که ایمان با اسلام متفاوت است؛ زیرا اسلام صرف به اقرار شهادتین است (همان، ج ۲، ص ۱۷۴) و جایگاه ایمان، قلب است (همان، ج ۱، ص ۱۴۴). در حقیقت ایمان، دینی اعتقادات یقینی مخصوص و علوم حقه‌ای است که از راه برهان یا مکاشفه برای فرد حاصل شده و این علوم، به نحوی در جان فرد رسوخ پیدا کرده که غیرقابل زوال می‌باشد (همان، ج ۳).

### سعادت

ملاصدرا به مسئلهٔ سعادت هم از بعد وجودشناختی و هم از بعد معرفتی می‌نگرد. ایشان سعادت را از سنخ ادراک و سازگار با قوهٔ ادراکی دانسته، به مصداق آن به لحاظ وجودی توجه دارد. از نظر وی، وجود هر شیء لذیذ است و ادراک حاق واقع، و ذات هر شیء لذیذتر؛ زیرا ادراک کنه ذات، ادراک علت آن شیء است و علت هر شیء مقوم ذات

و کمال هویت معلول می‌باشد (همو، ۱۹۹۹/م ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۱۲۲). این نوع ادراک، کمال و سعادت حقیقی است در صورتی که مانع وجود نداشته باشد، با قوه ادراکی سازگار است (همان، ص ۶۲۷). خیر، کمالی است که هر موجودی به آن اشتیاق دارد، آن را برگزیده و اراده کرده است؛ خیر آن است که اراده و خواست آدمیان به خاطر او تحقق یافته و او سبب ترجیح و ملاک ترجیح قرار گرفته است (همان، ج ۱، ص ۳۴۱). لذت از حیث ادراک و کمال خاص مدرک است؛ چنانکه درد و رنج، در مقابل آن و در تضاد با آن است. به عبارت دیگر، لذت، عین همان ادراک سازگار با قوه ادراکی است و الم، عین ادراک ناسازگار خواهد بود (همان، ج ۴، ص ۱۲۳). در نگاه ملاصدرا، سعادت هر قوه‌ای رسیدن به مقتضای ذات آن قوه است. به عنوان نمونه، سعادت قوه غضب را در غلبه، انتقام و سعادت قوه وهم را در رجا و سعادت قوای حسی را به همین ترتیب از جنس خویش نام می‌برد (رک: شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۲۶). همچنین، خیر را کمالی می‌داند که هر موجودی به آن شوق دارد (همان، ج ۱، ص ۳۴۱). به همین دلیل، وی در توصیف سعادت مفاهیمی چون خیر و لذت و ... به کار می‌رود که گرچه هم معنی یا مساوق سعادت نیستند، اما لازم و ملزوم یکدیگرند.

### چیستی حیات طیبه

انسان دارای حیات دنیوی و برزخی است. طبق مبانی صدرا انسان دارای دو گونه حیات تکوینی و تشریحی است: در حیات تکوینی، انتهای حرکت نزولی نفس انسان است که از جانب باری تعالی آغاز شده و حیات طبیعی نفس است (شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۳۲۱) و شامل حیات دنیوی، برزخی و اخروی است. حیات دنیوی در مقایسه با حیات برزخی و اخروی فانی و مشوب به کدورات و آمیخته با آفات است (شیرازی، ۱۳۶۶، الف، ج ۱، ص ۱۸). حیات تشریحی، حیات ارادی است که از آن با نام «حیات طیبه» و یا «حیات حقیقی» یاد می‌شود (همان، ج ۶، ص ۸۶ و ج ۷، ص ۸۷). حیات دنیوی، نقش سرمایه برای انسان دارد که از مبدا دنیا به سوی مقصد آخرت سفر می‌کند. در حالی که این سفر یک سفر تجاری است؛ انسان تاجری است که سرمایه او زندگی و عمر او است. در این تجارت، باید به دنبال بار علمی باشد تا به حیات جاودانه و دیدار باری تعالی نائل آید. چنانچه در این تجارت خسارت ببیند، موجب نابودی واقعی شخص و دور شدن از جوار الهی می‌شود (همو، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۳۰۳).

از این رو، حیات انسان پس از رحلت و تا روز قیامت ادامه دارد. اما حیات حقیقی، حیاتی است که با اطاعت از فرمان الهی، منجر به حیاتی برتر از حیات دنیا می‌شود و آن حیات حقیقی، در آخرت است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوَانُ»؛ و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است (عنکبوت: ۶۴). اما انسان، مخلوق و آفریده‌ای از خاک و روح خدا است: «إِنِّی خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِیْنٍ فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوحِی» (ص: ۷۱)، که در بدئه تولد از هرگونه علم حصولی تهی است، ولی از سرشت ویژه‌ای برخوردار است که فطرت توحیدی او می‌باشد و مربوط به گرایش به تقوا و گریز از فجور است. به همین دلیل، حیات انسانی در فرهنگ قرآن، ایمان و اعتقاد

به خدا و آشنایی به معاد و علوم و معارف الهی است که از آن به «حیات طیب» یاد می‌کند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ الف، ج ۹، ص ۵۸۸). عامل اصلی شکل‌گیری حیات انسانی عقل و انبیاء علیهم‌السلام هستند؛ چرا که قرآن می‌فرماید: «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَرَسُوْلٍ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ» (انفال: ۱۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید. بنابراین، عبادت و بندگی خدا تأمین‌کنندهٔ حیات انسانی اوست و بدون آن، انسان در حدّ گیاه یا حیوان و گاهی پست‌تر از آن است. حیات انسان باید بستر احیای روح بندگی و وصول به مقام عبودی در برابر خداوند سبحان باشد. اگر طیب بودن را نسبی بدانیم، حیات طیب مخصوص مؤمنانی است که عمل صالح دارند. «حیات» سزاوار انسان است. انسان می‌تواند با ابزار عقل، اشراف بر کردار خود داشته باشد و با عمل به دستورات الهی، حیات خود را پاک و طیب نماید. بنابراین، انسان باید با بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و سرمایه‌های خدادادی و رهنمودهای رهبران الهی و عمل صالح، با سرعت از این مرحله بگذرد و به مرتبهٔ عالی‌تر زندگی انسانی، یعنی حیات طیب، دست یابد؛ حیاتی که دور از هرگونه پلیدی و آلودگی است.

در خصوص چِستی و ماهیت حیات طیب، به ویژه در تفسیر آیه کریمه (نحل: ۹۷)، باید گفت: مفسران بزرگ از جهت معنا و مکان تحقق حیات طیب، دو دسته‌اند:

۱. حیات طیب در دنیا: گروهی، طلیعه حیات طیب را در دنیا دانسته، معتقدند: حیات طیب به شرط فراهم بودن شرایط آن، در همین دنیا ظهور و بروز خواهد کرد. البته حیات طیب اخروی، حیاتی خاص است که از آن، تعبیر به «جزا» و «اجر أحسن» شده است. از نظر علامه طباطبایی، حیات طیب، اگر چه از حیاتی که عموم مردم به آن زنده‌اند جدا نیست، ولی حیاتی جدید و غیر آن است که مختص مردم با ایمان و عمل صالح است و محل بروز و ظهور آن، همین دنیا است.

حیات طیب، ای...، حیاتی حقیقی و جدید است که مرتبه‌ای بالا و والاتر از حیات عمومی و دارای آثاری مهم می‌باشد... خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح انجام دهد، به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند... این چنین انسانی در نفس خود، نور، کمال، قوت، عزت، لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد... این آثار زندگی، جز بر زندگی حقیقی مترتب نمی‌شود، و... مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته، حیاتی است حقیقی، واقعی و جدید، که خدا آن را به کسانی که سزاوارند، اضافه می‌فرماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۴۵).

۲. حیات طیب در دنیا و آخرت: از منظر آیت‌الله جوادی آملی، منظور از حیات طیب، معرفت است؛ یعنی التزام به احکام الهی در همین دنیا.

ما یک روحی داریم که قانع است و اهل معرفت است، این می‌شود حیات طیب یک بدنی داریم که در سختی است... این روح است که اهل قناعت و اهل معرفت است یا مترف و مسرف و مرفه است... اینها در دل‌های مؤمنین هستند، پس حیات طیب در دنیا نیست که دنیا لهو و لعب است و نمی‌تواند طیب باشد... هرگز خداوند حیات طیب را به دنیا از آن جهت که دنیا است، اسناد نمی‌دهد. آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِيَّةَ فِي قُلُوبِ

المؤمنین» (فتح: ۴): حیات طیب است برای روح مؤمنین، نه برای سرزمین، نه برای بدن انسان. بدن تا در دنیاست در مکابده و رنج است، ولی حیات طیبه نتیجه کمالات روح است. همان انبیا و اولیا که حیات طیب داشتند. (البته) حیات طیب را خداوند در دنیا وعده داده است... جزای آخرت... غیر از این حیات طیبه است و این همان «ربنا آتانا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً» (بقره: ۲۰۱) است... حسنه حیات دنیا، همان حیات طیبه است... اینها اثر ایمان و عمل صالح است که ... بخشی از آن در دنیا ظهور می‌کند و قسمت مهم آن در آخرت... (جوادی آملی، بی تا، جلسه ۱۰۸). حیات طیبه یک نفس طیبه می‌طلبد. نفس طیبه که دارای حیات طیبه است... انسان دارای یک روح است، این روح درجاتی دارد... انسان بالقوه، اگر رسید به جایی که دید اینها همه،... اگر کسی انسان بالفعل شد، آنگاه به مرحله بالاتر از این حیات معقولی که دارد می‌رسد که می‌شود حیات طیب که «و جعلنا له نُورا یمشی به فی الناس» (انعام: ۱۲۲)... همان مراحل قبلی را به مرتبه برتر رسانده‌اند (همان، جلسه ۱۰۹).

در بیان تفاوت دو دیدگاه فوق، نکته ظریفی وجود دارد و آن اینکه از منظر علامه طباطبائی، حیات طیبه در همین دنیا و حیاتی جدید، غیر از حیات عادی و مختص مردم مؤمن دارای عمل صالح است. اما از نظر آیت‌الله جوادی آملی، حیات طیبه، معرفت و التزام به احکام الهی در همین دنیاست و نوعی کمالات برای روح و از آثار ایمان و عمل صالح است که بخشی از آن در دنیا ظهور می‌کند و قسمت مهم آن در آخرت. در واقع، نفس طیبه دارای حیات طیبه، درجاتی دارد که اگر کسی انسان بالفعل شد و به مرحله بالاتر از حیات معقول رسید، دارای حیات طیب خواهد شد.

به عقیده ملاصدر/ نیز حیات هر حی همان نحوه وجود اوست و نحوه وجود موجود حی، تعیین کننده آثار حیاتی است که از او صادر می‌شود. هر موجودی که وجودش اشرف و اقوی باشد، ادراک او کامل‌تر و فعلش محکم‌تر خواهد بود. همچنین، به دلیل مساوقت وجود و حیات، می‌توان گفت: هر موجودی حی است و حیات، همچون وجود، در همه موجودات سر بیان دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ص ۴۱۷). از نظر وی، انسان دارای دو حیات تکوینی و تشریحی است که در همین دنیا امکان حصول دارد:

۱. حیات تکوینی: انتهای حرکت نزولی نفس انسان، که از نزد خدا شروع می‌شود، حیات طبیعی نفس است. حیات تکوینی شامل مراحل مختلفی از حیات، یعنی حیات دنیوی، برزخی و اخروی است. حیات دنیوی که خود مرحله‌ای دارد: ۱. حیات جمادی که غایت و کمال آن، حیات نباتی است؛ ۲. حیات نباتی که تغذیه و تنمیه و تولید است و کمال آن، حیات حیوانی است؛ ۳. حیات حیوانی که احساس و تحریک است؛ ۴. حیات عقلی: انسان در دنیا از حیات برتری نسبت به حیوانات برخوردار است و آن حیات عقلی است. ماده نفسانی و عقل هیولانی در انسان، محل حیات عقلی است که با آن، انسان به معرفت حقایق دست می‌یابد. حیات عقلی، غایت و کمال حیات حسی است. حیات برزخی که حیات در قبر است. حیات اخروی که اقوی از حیات دنیوی است.

۲. حیات تشریحی ارادی: اصطلاحی که ملاصدرا از آن با نام‌هایی مانند: «حیات طیبه»، «حیات حقیقی» و... یاد می‌کند. در معنای اخص حیات ارادی، هر موجود زنده‌ای، دارای حیات نیست، حیات ارادی و عقلی، مختص

عاقلان سعادتمند است. کسی که گرفتار جهل مرکب و راسخ در اعتقاد باطل است، گرچه از حیات نازل حیوانی محروم نیست، ولی از حیات عقلی بی بهره است؛ زیرا علم منشأ حیات اخروی است. ملاصدرا می گوید: «الجهل هوالموت الاکبر و العلم هو الحیاه الاشراف» (همان، ج ۹، ص ۱۷۶).

### تحلیل و بررسی حیات طیبه در اندیشه ملاصدرا

پس از بیان چستی حیات طیبه، تحقق حیات طیب و پاک از منظر ملاصدرا، دارای شرایط و الزاماتی است که با تحقق آنها، می توان شاهد حیات طیب از منظر این حکیم متأله بود. گام نخست در شناخت حیات طیب، شناخت انسان صدراپی است؛ چرا که از نظر وی انسان با اراده، اختیار و فطرت پاک و سرشت خدادادی خویش و با ایمان و عمل صالح و طی مسیر عبودیت و بندگی خدا و رستن از عالم مادی و دل شستن از محدودیت های زمینی، می تواند در این دنیا، مقرب درگاه الوهی و بنده صالح حضرت حق باشد و به عالم معنا و جاودان راه یافته، حیات طیب و جاودانه ای برای خویش رقم بزند. از این رو، شرط لازم شناخت حیات طیب، شناخت انسان و جایگاه او در هندسه هستی، خلقت و تلاش برای تحقق آن از منظر صدرا است. از این رو، انسان شناسی صدراپی، گام نخست در شناخت حیات طیب است. از نظر ملاصدرا، کسی می تواند به حیات طیب بار یابد که با بازگشت به فطرت و سرشت خدادادی خویش و تلاش آگاهانه و ارادی، برای نیل به کمال و سعادت، به قرب و بارگاه الهی ناظر آید؛ زیرا نیل به سعادت نیازمند سرشتی پاک و خدایی است و نه شیطانی و تا این امر محقق نشود، جواز باریافتن به بارگاه قدوسی و ربوبی امکان ندارد. افزون بر پاک سرشتی انسان، ایمان و عمل صالح، از دیگر لوازم ضروری برخوردار از حیات طیب از منظر صدرا است که فرایند این سیر، با نیل به انسان کامل و مقام خلیفه الهی و قرب رضوان الهی او به اوج می رسد. در اینجا به شرح و تبیین مراحل و مسیر نیل به حیات طیبه را از منظر صدرا پی گیریم:

#### ۱. پاک سرشتی انسان

نیل به کمال، نیازمند اعتقاد به سرشتی پاک و الهی برای انسان هستیم نه شیطانی. تا این باور نباشد، سعادت انسان و صعود او به کمال امکان پذیر نخواهد بود. صدرا، معتقد به سرشتی پاک انسان و اینکه او با فطرت الهی به دنیا آمده و برای هدفی مقدس یعنی (قرب الهی) آفریده شده است. بنابراین، باید امکانات نیل به این هدف را هم داشته باشد. مهم ترین امکان لازم، داشتن طینت پاک است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَا كُنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰)؛ پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است؛ فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.

بنابراین، انسان ها فطرتاً حنیف، یعنی حق پرست و حق گرا آفریده شده اند و ابزارهای بیرونی نظیر کتاب آسمانی و پیامبران راهنما و راهبر او هستند. او استعداد و توانایی انجام نیک و بد را دارا است. از این رو، اگر

انسان با اراده، اختیار و با ایمان و عمل صالح و بهره‌گیری از راهنمایان بیرونی و عقل هدایت‌گر، به سوی فطرت حنیف حق گرا حرکت کند، غایت این سیر انسان کامل، خلیفه الهی و خیلی به مقام خلیفه الهی و قرب و رضوان برخوردار از حیات طیب است؛ زیرا پس از مرحله رشد و بلوغ، کمال عقلی، شرعی و در سن تکلیف است که شخص اگر گناه مرتکب شود، از خدا دور گشته، به وادی معیشت ضنک گرفتار می‌گردد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین: ۴-۶)؛ ما انسان را به بهترین نظام خلقت خلق کردیم، آنگاه - در صورت انحراف - به پست‌ترین مرحله برگردانیم، مگر کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح کنند که پاداشی قطع ناشدنی دارند. از این‌رو، اگر فطرت انسان دارای سرشتی پاک نبود و انسان نیز مسیری غیر از سرشت الهی خود بییامید، دچار انحراف شده، هرگز به حیات طیبه نخواهد رسید.

ملاصدرا در موضعی از آثار خود، به این نکته پرداخته است که مبدأ انسان، فطرت اولی او است و معادش بازگشت به همان فطرت نخستین است: «اعلم إن المراد بمبدأها هنا الفطره الأولى للانسان و بالمعاد هو العود إليها» فطرت الله التي فطر الناس عليها (شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۶۲۶ و ۴۳۳؛ همو، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۶۲). منظور وی از فطرت در اینجا، وجود اندک‌اکی و تعیین نیافته انسان‌ها در عالم ربوبی است؛ همان وجودی که هنوز عینیت پیدا نکرده و طبق قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء»، در مرتبه ذات ربوبی حضور دارد. این وجود است که هم مبدأ انسان است و هم رجعت او نیز به همین مرتبه خواهد بود. وی در تفسیر معاد به این نکته تأکید می‌کند که عدم اول انسان، یعنی همان وجود اندک‌اکی در ذات ربوبی و عدم دوم از این وجود (معاد حقیقی)، فنای در توحید است که بهشت موحدان است. ...چنانکه رفتن از دنیا به بهشت، توجه از نقص به کمال و رجوع به فطرت است (شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۳۶۰ - ۳۵۵). در واقع، ایشان فطرت را مربوط به عوالم قبل از دنیا و جزو مراتب عالیه عالم وجود می‌داند.

به اعتقاد صدر، انسان با همین سرشت پاک و اولیه‌خدایی خود، می‌تواند به کمال برسد. کمال او، رسیدن به نهایی‌ترین حد وجودی نفس است. اگر چه مراتب نازل‌تر نیز از کمال ناقصی برخوردارند. در فلسفه صدر، سیر وجودی انسان از دوران جنینی آغاز و تا پس از مرگ ادامه می‌یابد. واقعه مرگ، یک واقعه کمال‌بخش برای انسان است که در سایه آن، انسان به زندگی حقیقی و حیات برتر خویش نائل می‌آید. در حکمت متعالیه، مرگ سرچشمه سیر صعود به سمت کمال مطلق است (ملاصدرا، ۲۰۰۲، ج ۹، ص ۱۵۹). این فرایند در گرو اعتقاد به پاک‌سرشتی انسان، تهذیب نفس و سیر و سلوک و نیل به غایت حد وجودی نفس است؛ زیرا برای انسان زندگی دیگری پاک‌تر، راحت‌تر و شریف‌تر از زندگی دنیا هست که در آن، آدمی جز به نور ایمان و روح عبودیت سیر نمی‌کند. رسیدن به این زندگی، تنها در صورتی است که اولاً، دارای سرشتی پاک و اینکه استعداد انسان کامل شدن را داشته باشد. ثانیاً، با اراده، اختیار، با ایمان و عمل صالح به این سرشت خدادادی و فطری بازگشته، آن را به فعلیت برساند.

## ۲. ایمان و عمل صالح

ایمان و عمل صالح، شرط دیگر تحقق حیات طیب و پاک است. این هر دو، به عنوان دو رکن حیات طیبه، می‌توانند فردی و اجتماعی باشند؛ یعنی ایمان امری فردی است؛ چون به معنای اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح است که البته دارای آثار اجتماعی نیز هست. عمل صالح نیز علاوه بر فردی بودن، نمود اجتماعی هم دارد. در آیات قرآن، به شرطیت ایمان و عمل صالح برای سعادت و حیات طیبه اشاره شده است و در قرآن، هر گاه سخنی از رستگاری و رهایی از آتش دوزخ می‌شود، به ایمان و عمل صالح اشاره می‌کند؛ بیش از ۷۰ آیه به این مسئله توجه داده که بدون تحقق هر دو (ایمان و عمل صالح)، رستگاری مفهومی نخواهد داشت. ملاصدرا نیز معرفت حقیقی را به طلا و عمل صالح را به نقره تشبیه می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۰، الف، ص ۲۱۲). وی در بیان اهمیت تأثیر عمل صالح بر سعادت انسان، ایمان و معرفت را به پایه و شالوده‌ای تشبیه می‌کند که عمل صالح، به منزلهٔ بنا و ساختمان قرار گرفته بر آن است. وی معتقد است:

شالوده‌ای که بنایی بر آن نباشد، ارزشی ندارد. پس ایمان بدون عمل صالح نیز فایده‌ای ندارد. به همین دلیل، در قرآن در اغلب موارد این دو در کنار هم آمده‌اند. هرچند که قوام روح انسان به علم و ایمان است، اما عمل صالح موجب تصفیه و تزکیه روح انسانی می‌شود و برای رسیدن به سعادت مطلق و حقیقی جمع میان آن دو لازم و ضروری است (همو، ۱۳۶۶، الف، ج ۴، ص ۱۷۴-۱۷۳). عمل صالح، آن چنان مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام فعالیت‌های مثبت، مفید و سازنده را در همهٔ زمینه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی را در بر می‌گیرد.

از دیدگاه ملاصدرا، اعمال انسان تأثیر مستقیم بر نفس انسان می‌گذارد؛ عمل می‌تواند موجب تنویر نفس شود، یا برعکس، عمل موجب ظلمت نفس شود (شیرازی، ۱۹۹۹، م، ۱۴۱۹، ق، ج ۹، ص ۳۰۲). هرچه این اعمال بیشتر شود، شدت این تنویر یا اظلام بیشتر خواهد شد. البته باید توجه داشت که هر عملی به اندازهٔ خلوص خویش، می‌تواند در نفس تأثیر بگذارد. نکتهٔ جالب اینکه در تعامل عمل و معرفت، ملاصدرا بالاترین عمل مقرب را «معرفت به خدا» دانسته، معتقد است: انسان به سبب این معرفت، به کمال خواهد رسید و چنان یقینی پیدا خواهد کرد که هیچ شک و شبهه‌ای او را متزلزل نخواهد کرد. سپس، اعمال دیگر را به منزله آبیاری بذر معرفت در زمین قلب می‌داند که موجب رشد آن و رسیدن آن به کمال می‌شود (برقی، و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۱۱۷)؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰)

زیربنای اصلی معرفت در نیل به حقایق اشیا، ایجاد قابلیت ثانوی و شأنیت‌های مضاعف در نفس است. برای ایجاد چنین قابلیت در نفس، تهذیب نفس از معاصی و ردایل، تصفیه از مشغله‌های مادی و موهوم، و عمل به اصول اخلاقی و شرعی لازم است. این روش، اساسی‌ترین روش اساطین حکمت است (همان، ۱۳۸۷، ص ۱۷). ملاصدرا شرط فهم و درک حقایق قرآن را تزکیه و تهذیب نفس از زنگار پلیدی‌ها دانسته، در تبیین وظایف و آداب دانش‌آموزان و دانشجویان حکمت، نخستین وظیفه را در این مسئله دانسته و تأکید کرده است:

وظیفه اول: مقدم داشتن طهارت نفس از رذائل و صفات مذموم است؛ چرا که نفس قابلیت تجلی صور علمی را دارد، درست مانند آینه که قدرت تجلی صور حسی را دارد. آینه در صورت کدر بودن و آلودگی تصویری نشان نمی‌دهد، نفس نیز در صورت آلودگی به اخلاق ناپسند و صفات بهیمی، سبعی و شیطانی چیزی از معارف حقیقی را درک نمی‌کند. پس باید در درجه اول نفس را تهذیب کرد و سپس آن را به نور علم روشنائی بخشید. علم عبادت قلب و نماز باطن و قرب درون انسان به خداوند متعال است؛ همان طور که نماز ظاهری جز با تطهیر ظاهر میسر نیست، عبادت باطن و آباد کردن قلب جز طهارت باطنی میسر نخواهد بود (همو، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۴۰؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۵۵).

بنابراین، از نظر صدر/ قوام ایمان به عمل و تهذیب نفس است و سرانجام آن، قرب به خداست. ایمان و هر مقامی از مقامات آن، مانند صبر و شکر و توکل و غیر اینها از معارف، احوال و اعمال انتظام می‌یابد. از نظر صدر، عمل داخل در ایمان است. وی، در زمینه نقش عمل در ایمان نیز معتقد است: «ایمان جز به واسطه عمل به ارکان کامل نمی‌شود و عمل به ارکان نیز جز به نیت دل ارزش ندارد» (همان ب، ص ۳۸۲). افزون بر اینکه، راه رستگاری و سعادت و نیل به حیات طیب، از طریق ایمان و عمل صالح به دست می‌آید و عمل صالح نیز رهین مهذب ساختن پالایش نفس است. صدر/ ایمان را امری تشکیکی دانسته، بالاترین مرتبه آن ایمان حقیقی است که همچون نوری بر قلب انسان می‌تابد تا به جوهری مجرد بدل گردد: آن ایمان حقیقی که علم تام و تعین کامل به خدا، کلمات، آیات، فرشتگان، کتاب‌ها، رسولان او و روز رستاخیز است، نوری تابنده از جانب خداوند بر نفس انسانی است که به وسیله این نور، جوهری قدسی و روحی امری و انسانی ربانی و فرشته‌ای عقلی، پس از آنکه حیوان بشری و طبیعی بود، می‌گردد. این نور همان نور نبوت در پیغمبر ﷺ و نور الهام و ولایت در ولی است (همان، ب، ص ۵۶۷). صدر/ می‌نویسد: ایمان نور قلبی است که از جانب خداوند افاضه و تابیده می‌شود، به نام‌های گوناگونی، مانند هدی، حکمت، بصیرت، ولایت، فضل، نور و غیر اینها خوانده می‌شود (همان، ب، ص ۵۷).

از آنچه درباره ایمان گفته شد، به دست می‌آید که از نظر صدر/ حقیقت ایمان، فراتر از اقرار زبانی است.

وی می‌نویسد:

میان اسلام زبانی و ایمان قلبی، تفاوت از زمین تا آسمان است. آنکه با لفظ به ارکان دین اقرار کند، مؤمن نیست، اگر چه در ظاهر، احکام مسلمانان بر او جاری می‌شود. مؤمن حقیقی کسی هست که عارف به خدا، ملائکه، کتاب‌های خدا، رسولان خدا و روز آخرت باشد و این ایمان، عطایی نوری است که خداوند تبارک و تعالی از خود بر دل مومن می‌افکند که هر یک از نورهای عالم غیب را به وسیله آن نور ادراک کند (شیرازی، ۱۳۴۰، ص ۱۴۰).

برای نیل به ایمان حقیقی و قرب به خدا، که همان برخورداری از حیات طیب است، تهذیب نفس از نظر صدر/ لازم است. اما سریع‌ترین راه هموارسازی تهذیب نفس و نیل به فلاح «توبه» است. ملاصدر/ شاهد قرآنی خود را چنین بیان می‌کند: «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»؛ آنهایی که توبه کرده و ایمان آورده، و عمل صالح کردند، در انتظار رستگاری باشند (قصص: ۶۷). بنابراین، با توبه و تهذیب نفس و ایمان ناب و خالص و عمل صالح بر اساس دستورات و معارف ناب دینی، نیل به کمال و قرب الهی و حیات طیب ممکن می‌شود.

## ۳. انسان کامل

انسان در اندیشهٔ ملاصدرا، محل تلاقی دو قوس صعود و نزول است. در این مکتب، انسان در دایرهٔ هستی، نخست در نازل‌ترین مراتب آن قرار دارد. ولی بر اساس حرکت جوهری، نفس انسان با سپری کردن هر مرتبه، به مرتبه‌ای عالی‌تر صعود می‌کند و هنگام وصول به هر مرتبه، افزون بر کسب کمال آن مرتبه، کمال مرتبه قبل را هم داراست. در قلهٔ انسان‌شناسی صدر، انسان کامل قرار دارد؛ انسانی که کلیهٔ مراحل صعود را پیموده، و به قرب الهی و منزل نهایی نایل آمده است. ملاصدرا در نظریهٔ حرکت جوهری خود معتقد است: دو نوع حرکت است: یکی حرکت جوهری اضطراری و دیگری حرکت وجودی نفس. حرکت اضطراری، همان تغییر و دگرگونی پیوسته در عالم طبیعت است که شامل جوهر اشیاء، صفات و اعراض آنهاست. چنانچه در *اسفار* می‌گوید: «عالم با تمام اجزایش، آسمانش، ستارگان در حال تغییر است. هر چیزی که در آن است، در حال موجود دیگر شدن و خلق جدید است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷، ص ۲۹۸). اما در مورد حرکت وجودی نفس، معتقد است: «نفس با حرکت جوهری اشتدادی به استکمال جوهری و تجرد می‌رسد» (همان، ج ۸، ص ۳۴). هر حرکتی از آن جهت که خروج از قوه به فعل باشد، حرکت اشتدادی است؛ یعنی اگر مرتبه قوه با فعلیت مقایسه شود، بین قوه و فعلیت آن، رابطه نقص و کمال استوار است. قوه مرتبه ناقص فعلیت است و فعلیت مرتبهٔ کامل آن قوه.

بنابراین، بر اساس اندیشهٔ ملاصدرا، نفس انسان به یاری حرکت جوهری در عالم ماده، مسیر خود را از مرتبهٔ نطفگی تا مراحل اعلائی عقل طی می‌کند و نفس حیوانی خود را به کمال نفس ناطقه انسانی می‌رساند. این حرکت، موجود مادی را به موجودی مجرد مبدل می‌سازد. این سیر و تبدل ذاتی، یک سیر اشتدادی و استکمالی است (همان، ص ۲۴۷). از نظر ملاصدرا، نه تنها انسان که تمامی موجودات عالم به سوی کمال وجودی خود در حرکتند. در این بین، هر فاعل و متحرکی برای رسیدن به مقصد، دو نوع کمال را دنبال می‌کند: یکی، نفس خود حرکت که به سوی غایت در جریان است و کمال دیگر، رسیدن به غایت است که برای انسان این کمال همان نائل شدن به مقام انسان کامل است.

## انطباق ابعاد وجودی انسان با عوالم هستی

از نظر صدر، انسان دارای ابعاد و ساحت‌های وجودی متنوعی است که با عوالم سه گانه هستی قابل انطباق است؛ زیرا پروردگار متعال او را جهانی همانند جهان ربوبی خلق کرده است. به گونه‌ای که با نشأهٔ جامعی، مجموعه هر چه در سایر عوالم و نشأت وجودی هست، در او گرد آمده است (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص ۸۹-۹۱). در واقع انسان پدیده‌ای است که پروردگار همه بسائط، مرکبات، روحانیات، مبدعات و مکنونات را در او قرار داده است. به همین دلیل، انسان، دفتر موجزی از کتاب مفصل نامیده شده است (همان، ۱۳۸۷ الف، ص ۷۷). برای درک بهتر تطابق وجودی انسان با عوالم سه گانه هستی، باید گفت: انسان خلقی دو ساحتی دارد:

ساختی از آن روح که به آن «نفس» هم گفته می‌شود و از عالم ملکوت می‌باشد. ساحت دیگرش، متشکل از «بدن» است که از عالم ماده است. در این اندیشه، فلاسفه دو گروهند: گروهی که قائل به وجود نفس نیستند و واقعیت انسان را جسم او معرفی می‌کنند و گروهی دیگر که وجود نفس را می‌پذیرند و به آن اعتقاد دارند. ولی این گروه خود دو دسته‌اند: گروه نخست، نظری همچون صدر/ دارند و نفس، نقش اساسی در انسان‌شناسی آنها ایفا می‌کند. گروه دوم، علی‌رغم اینکه نفس را می‌پذیرند، ولی واقعیت انسان را جسم او تلقی می‌کنند. در باور صدر/، نفس انسان به کمک بدن، می‌تواند جسمانیت را سپری کند و به سوی سرزمین روحانیات رهنمون شود (همان، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۲-۱۱).

ملاصدرا/ در تعریف نفس با/رسطو هم عقیده است و نفس را کمال اول برای جسم طبیعی آلی می‌داند. او معتقد است: نفس دو جهت دارد: یک جهت ذات نفس است که جوهری عقلی می‌باشد و در مرتبه قوه ثبات دارد. جهت دیگر، وابستگی نفس به ماده و فعل و تدبیر آن است که متجدد می‌باشد و ثبات ندارد (همو، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳-۱۳۲). صدر/ برای نفس دو وجود قائل است: ۱. وجودی برای خودش که وجود واقعی آن است. ۲. وجودی برای بدن که وجود غیر واقعی آن است و به عبارتی تدبیر بدن می‌باشد؛ زیرا هنگامی که تعلقش به بدن از بین رفت، ذات و واقعیتش، جاودانه باقی است. نفس را باب‌الله اعظم نامیده‌اند؛ چرا که انتهای عالم حس و شروع عالم روحانیت می‌باشد و به کمک نفس، انسان قادر به ورود در عالم فرشتگان است. نفس، صورت کلیه نیروهای عالم طبیعت و ماده کلیه صورت‌های عالم آخرت است. نفس، مجمع البحرین جسمانیات و روحانیات می‌باشد و عاقبت رتبه معانی و کمالات جسمانی است (همو، ۱۳۴۱، ص ۶۲).

ملاصدرا/، هرگز منافاتی بین جسمانی بودن نفس و استعداد او برای روحانی شدن، با دریافت درجات عقلی نمی‌بیند؛ چراکه در باور صدر/، تحولات نفس و پیمودن او از جسمیت به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان، در حکم تحول و سیر صورت‌های متفاوتش واحد است (ملاصدرا/ ۱۹۹۹م/۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۱۳۶). به طور کلی، هر نفس از ابتدای حدوث و تعلقش به بدن، تا انتهای مراحل تجرد، یک جوهر واحدی است که در ماهیت نوعی انسان واقع شده است (همان، ص ۴۰۰). در واقع صدر/ قائل به حرکت در جوهر ذات نفس بوده، معتقد است: که نفس به طفیل این حرکت لحظه به لحظه کامل‌تر می‌شود و بر اشتداد آن افزوده می‌شود (همان، ص ۳۴۵). به عبارت دیگر، نفس انسان، در پیمودن نشأت مختلف، حرکت جوهری دارد و در هر نشأه وجودی، انسان مطابق آن نشأه می‌شود؛ یعنی هنگامی که با طبیعت بدنی اتحاد یافت مطابق اعضا می‌گردد و زمانی که خیال را به فعلیت رساند، مطابق صورت‌های تخیلی برخاسته از خیال می‌شود. به همین ترتیب، بالفعل به رتبه عقل ارتقا می‌یابد و مطابق صورت‌های عقلی می‌گردد. این نظر ملاصدرا/ بر خلاف نظریه افرادی است که نفس را در کلیه نشأت مختلف ایستا و ثابت دانسته، معتقدند: تنها مدرکات نفس است که منتقل شونده و پذیرای استحاله‌اند (همان، ۱۳۴۰، ص ۷۴).

همچنین صدر<sup>۱</sup> معتقد است: نفس انسان نه تنها در پیدایش جوهریت خود، هیچ‌گونه نیازمندی به قوا و آلات طبیعی نباتی و حیوانی نخواهد داشت، بلکه کلیه قوای نباتی و حیوانی به وسیله آن بر بدن افزوده می‌گردند. ولی نفس انسان در طول بقای خویش، در جهت خواست کمال و پیشرفت، این قوا و آلات را به کار می‌گمارد و بعد از نایل شدن به کمال مطلوب، از کلیه این قوا و آلات جدا می‌گردد و ساحت خود را از اعتبار ماده و طبیعت خالص و پاک می‌گرداند. بنابراین، نفس انسان به مدد حرکت جوهری در عالم طبیعت، مسیر خود را از مرتبهٔ نطفگی آغاز می‌کند و تا منازل اعلائی عقل می‌پیماید. به گونه‌ای که نفس حیوانی خود را به کمال نفس ناطقه انسانی رهنمون می‌سازد. به عقیدهٔ صدر<sup>۲</sup>، نفس انسان به طفیل حرکت جوهری اشتدادی به تکامل جوهری و مجرد نایل می‌آید (ملاصدرا، ۱۹۹۹/م/۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۴۷).

نفس از جهت مدرکات خود، در سه مرتبه قرار دارد: مرتبه حسی، خیالی و عقلی. انسان در ادراک عقلی، توسط نفس با وجهه عقلانی وجود و در ادراک مثالی و خیالی نفس، با وجهه مثالی وجود و در ادراک حسی، با وجهه حسی وجود مواجه می‌گردد. وی هستی را شامل سه عالم وجودی که در طول همدیگر قرار گرفته‌اند، معرفی می‌کند: عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقل. نفس انسان می‌تواند صورت‌های هر یک از این عوالم را درک کند و به اندازه شأن آن عالم، از شأن ادراکی بهره‌مند شود. نفس انسان مطابق عوالم سه گانه هستی، دارای سه مرتبه حسی، خیالی و عقلی است (همان، ص ۳۷۲). از این رو، سه گونه انسان وجود دارد: ۱. انسان حسی؛ ۲. انسان نفسانی؛ ۳. انسان عقلی. انسان از ابتدای کودکی تا بلوغ صوری طبیعتش، انسان حسی و طبیعی است که با پیشرفت از این وجود و دستیابی به صفا و لطافت برگزیده و منتخب برای حصول کون اخروی نفسانی می‌گردد و براساس آن وجود، انسان نفسانی می‌شود. پس با منتقل شدن از وجود نفسانی به وجود عقلی، عقل بالفعل می‌شود. انسان براساس وجودی این چنین، انسان عقلی خواهد بود (همان، ۱۹۹۹/م/۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۱۲۸). با این حال، چون انسان نظم یافته از کلیه شئون و حقایق است، حقیقت تمامی این عوالم در او موجود است. پس می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که انسان در حد ذات خویش، دارای کلیه نشأت عقلیه، نفسیه و کلیه عوالم غیبیه و حسیه است (همان، ۱۳۸۱، ص ۸۳۰).

بر اساس این تطابق، همان‌گونه که در عوالم هستی قوس صعود و نزول مطرح است،<sup>۱</sup> در وجود انسان نیز که همان عالم صغیر است، قواعد قوس صعود و نزول حاکم است، به گونه‌ای که در هر یک از دو قوس، مراتب عقل، خیال و حس موجود است. انسان در قوس نزولی وجودی تفصیلی ندارد و بسیط است؛ چرا که واجد مرتبه‌های عنصری، جمادی، نباتی، حیوانی و عقلی نیست و هنوز آنها را نگذرانده است. اما در قوس صعود، هر کجای آن باشد، واجد و جامع تمامی مراتب یاد شده است. در واقع در قوس صعود، او کون جامع است. تمایز انسان از سایر مخلوقات در همین قابل ارتقاء بودن وجود او، از پایین‌ترین مراحل وجودش تا بالاترین مراتب آن است و این نیل به مقام و منزلت انسان کامل هست. البته این امر مختص بعضی از افراد بشر است که مسافر پیشگاه حق تعالی هستند. ولی انسان‌هایی که توانایی و پذیرش این وسعت را در فعل ندارند و در حرکت ضعیف خویش سهم اندکی از

آن قوس صعودیه را می‌پیمایند، در مرتبه حیوانیت باقی خواهند ماند (ملاصدرا، ۱۳۶۲ الف، ص ۷۳). به نظر صدر، رتبه هر انسانی به قدر و کوشش و فراروی او در دریای معرفت است (همو، ۱۳۸۷ ب، ص ۱۵۲).

بنابر نظریه صدر/ انسان دو قوس نزول و صعود را طی می‌کند. آیه شریفه «انالله و انا الیه راجعون» (بقره: ۱۵۶) شامل هر دو قوس می‌شود. اگر از آغاز خلقت انسان توجه کنیم، به ترتیب از عالم عقل شروع شده و سپس، طی پشت سر گذاشتن عالم برزخ در نهایت، به عالم ماده یا ناسوت ختم می‌گردد. در این مرحله، نفس نزول پیدا نموده و از عالم عقل، که از عالم مجردات است، به عالم ناسوت یا ماده تنزل پیدا کرده است. به دلیل همین تنزل، «نفس» نام گذاری شده است؛ زیرا نفس «عقل» به عنوان ماده بدن قرار گرفته است و زمانی که نفس از جسم «ماده» مفارقت پیدا کند، مجدداً نفس به سوی عالم عقل بازگشت پیدا می‌کند. به این بازگشت نفس به سوی عالم عقل را «قوس صعود» نام گذاری کرده‌اند.

طبق نظریه صدر، کل عالم هستی تحت تأثیر حرکت جوهری قرار گرفته است؛ زیرا ماده از دو جزء قوه و فعل تشکیل شده است. به بیان دیگر، ماده چیزی جزء انضمام قوه و فعل نیست. این قوه و فعل موجب نقص و کمال در ماده می‌شود. بنابراین، هر موجودی طبق حرکت جوهری رو به اشتداد قرار می‌گیرد. بدین صورت که از عنصر در عالم ماده آغاز گشته و به سوی معدنیات و در مرحله بعد، به نفس نباتی و سپس، به نفس حیوانی و در آخر، به مرحله انسانیت می‌رسد. این همان اشتداد وجود است؛ زیرا از نقص به سوی کمال مسیر را طی می‌کند.

از سوی دیگر، نفس وجود از دو حیث مورد بررسی قرار می‌گیرد: یک حیث هستی که مرتبه به مرتبه طی می‌شود تا به نفس انسان یا عقلانی برسد و دیگری، از حیث ذات وجود، که در اینجا مرتباً جوهر وجودی انسان به حسب کسب فضائل و علوم و معارف و معقولات طی می‌کند. زمانی که نفس از بدن مفارقت می‌کند و انقطاع نفس ایجاد می‌شود، نفس مجدداً در مرحله صعودی قرار گرفته و از عالم ماده وارد عالم عقل می‌شود. این هبوط و نزول به عالم ماده و صعود و معراج به عالم عقل است که هر انسانی آن را طی می‌کند. بنابراین، انسان مادامی که در این عالم ماده قرار دارد، بر اساس حرکت جوهری سیال و غیر ساکن است. این حرکت ذاتی توأم با حرکت نفسانی که یک عرضی است، و از جانب اشیاء به وسیله احکام شرعی موجب کمال انسان می‌شود و عقل عملی انسان، از این طریق به مقام فعلیت تام می‌رسد. در اینجا هم از لحاظ جسمی و جوهری و ذاتی ماده بدن در حال حرکت است و از هم از لحاظ حرکت نفسانی.

صدر/ بیان می‌کند که اولین طلیعه وجود در ماده جسمانی آشکار می‌گردد، ولی از آنجاکه ذاتاً مجرد است، بعد از حصول تجرد، به واسطه تقیدش به ماده متحرک به سوی کمال در حرکت است. غایت وجودی انسان، رسیدن به مرتبه اعلی تجرد است. در قوس صعود، از این مرتبه مادون به مرتبه اعلی و به تعبیر دیگر که فانی شدن در حق مطلق است، حرکت می‌کند و جمیع مراتب عقول را طی می‌کند. از نظر صدر، تفاوت بین انسان‌ها با اینکه همگی «جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء» هستند، در نحوه تجرد آنهاست. برخی مرتبه

تجرد برزخی و بعضی دیگر حتی به مرحله تجرد تام را هم طی می‌کنند. این فرق بین افراد به اکتساب عملی آنها برمی‌گردد (شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۶۶-۶۴).

#### ۴. خلافت الهی

در اندیشهٔ صدر، انسان پاک‌سرشت، با ایمان و عمل صالح خود، مسیر کمال و رشد عقلایی را در سیر و سلوک خویش طی نموده، به مقام خلافت الهی و خدای زمینی تبدیل خواهد شد؛ خلافت انسان نحوه‌ای از جانشین پروردگار عالمان است که در زمین انجام می‌پذیرد، نه در آسمان یا جهان دیگر. ترکیب شگفت‌انگیز آدمی از پست‌ترین عنصر هستی، با شریف‌ترین و والاترین حقیقت هستی، یعنی روح الهی، این توانایی را به او اعطا کرده است تا واقعیات هستی را در هر مرتبه‌ای درک کنید و لایق وصف خلیفه الهی گردد. صدر معتقد است: انسان بالقوه خلیفه الهی می‌باشد و قابلیت یادگیری اسماء را دارد و در واقع مسجود ملائکه زمین و آسمان می‌باشد. انسان حامل بار امانتی است که آسمان و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن ناتوان ماندند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۶۹)؛ چرا که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنَّا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: ۷۲)؛ در باور صدر، اگر چه عرضه امانت؛ یعنی فیض و نور الهی، بر کلیه موجودات عرضه شده است، ولی تنها انسان کامل، این حمل را برعهده گرفت. پس صلاحیت مقام خلافت هم به علت همین حمل امانت الهی مختص انسان گشته است. در حقیقت، خلافت همان قائم مقام بودن است و موجودی است که از میان سایر موجودات، بالاترین سنخیت و ارتباط وجودی را با خداوند دارد. این موجود، به اعتقاد صدر انسان است؛ زیرا انسان برخلاف سایر موجودات، که هویت ثابتی دارند، محدود و ایستا نیست، بلکه نفس انسان در مسیر تحصیل کمالات، امکان توقف در حدی را نخواهد داشت، به گونه‌ای که دیگر گنجایش و قابلیت پذیرش علوم و معارف را نداشت باشد، بلکه نفس انسان به شکل پیوسته‌ای اعتلای وجودی می‌یابد و به قلمرو وحدت حقّه ظلیه و خلیفه الهی نایل می‌آید. از نظر صدر: «چون خلیفه باید صفات مستخلف عنیه خود را داشته باشد و کلمات وجودی عالم هم می‌بایست از شئون و پرتوهای وجودی او باشند، مستجمع جمیع حقایق آسمانی، ذاتی و افعالی اوست» (ملاصدرا، ۱۹۹۹/م ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۳۳۹).

البته هر کس به مقام خلافت واقعی الهی و در حیات طیبه نمی‌رسد. شرط نیل به حیات طیب و پاک، شایستگی برخوردارگی از خلافت الهی است. خلیفه خدا بودن نیز سزاوار انسانی است که پس از کمال خویش و صعود به عالم محو، به مقام صحو رجوع کند و پس از مقام جمع، به مقام تفصیل بازگردد و از جهت حق و خلق نهایت شرح صدر را دارا باشد و به عالم ارتباط و مباحثه با خلائق مراجعت کند (همان، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۸۴). چنین انسانی که شایستگی خلافت الهی را کسب کرده، در دنیا و آخرت برخوردار از حیات طیب خواهد بود؛ حیاتی که به جوار بارگاه الهی راه یافته و مشمول رضوان الهی است. از این رو، این انسان کامل است که امانت دار خدا و شایسته

خلافت الهی است؛ نه هر انسان عادی و مخلوق خدا. البته سایرین نیز با توجه به کیفیت ادای این امانت، و میزان نزدیکی به مقام خلافت الهی، و با توجه به درجات متفاوت ایمان و کمال، به درجاتی از حیات طیبه می‌رسند.

### ۵. قرب و رضوان الهی

از نظر صدر، انسان پاک سرشتی که مسیر درست بندگی و جست‌وجوی حقیقت را یافته، و در مسیر کمال سیر می‌کند، و به مقام انسان کامل و خلیفه الهی رسیده، یک گام تا فتح قلّه نهایی سیر وجودی و بندگی خود دارد و آن مقام عبودیت، بندگی، قرب و رضوان الهی است. به عبارت دیگر، انسان کاملی که به مقام خلیفه الهی بار یافته است و مراتب کمال وجودی را طی نموده، به حیات طیب در دنیا، با ایمان و عمل صالح خویش نائل آمده، در انتظار پاداشی سترگ نشسته که همان متنعم شدن از نعمات بی‌کران الهی در سرای دیگر و برخوردارگی از مقام رضوان و مقرب درگاه هست. در غیر این صورت، این سیر حرکت او ناقص و ناتمام خواهد بود؛ چرا که صدر/انسان را مسافر عالم اعلی و نامتناهی می‌داند و برای او حقیقتی لایتناهی قائل است. بنابراین، در فلسفه صدر/تکامل و مفهوم انسان کامل برای آدمی، با در نظر گرفتن میزان سیر او در این عوالم و نشأت ارزیابی می‌گردد. به اعتقاد صدر، کمال انسان در رسیدن به نهایی‌ترین حد وجودی نفس می‌باشد.

بر اساس اندیشه دینی نیز غایت خلقت، عبودیت، بندگی و نیل به قرب و رضوان الهی است. کریمه «یا آیتُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۳۰-۳۷). و نیز کریمه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰).

صدر/انسان نیز به گونه‌ای در بحث سعادت و کمال انسان، از قرب الهی یاد می‌کند که گویی آن را عین سعادت حقیقی می‌داند: «حکمت حقه، راه رسیدن به سعادت اخروی و تقرب به خداوند است» (شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۴)؛ یعنی سعادت حقیقی از دیدگاه او قرب الهی است. اما این قرب الهی، در پرتو شناخت و گذر از مباحث وجودشناسی، اصالت وجود و نظریه وحدت تشکیکی وجود و ... معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، برای تحقق قرب الهی، نفس از نظر وجودی ارتقا می‌یابد، تا به آخرین مرتبه وجود؛ یعنی وجود محض خود را نزدیک می‌کند. در منظر شارحان آثار صدر/انسان نیز نهایت سعادت، نزدیک شدن به بالاترین مرتبه وجود ظلّی و رسیدن به بالاترین مرتبه تجلی است.

آنچه از برهان استفاده می‌شود و آیات و روایات نیز مؤید آن است، این است که کمال انسان همان قرب الهی یا معرفت شهودی و رسیدن به حق است. بر طبق آموزه ربطی و تعلقی بودن معلول نسبت به علت که از سوی خود ملاحظه/ مطرح شده است، می‌توان گفت: سعادت انسان در این است که خود را متعلق محض و عین تعلق به خدا ببیند. پس غایت قصوی کمال حضوری است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۳).

ملاحظه/مسیر قرب الهی را در طول اسفار اربعه تدوین می‌کند؛ یعنی از دیدگاه او برای رسیدن به سعادت حقیقی و معرفت لازم در این راه باید از این چهار سفری که وی تعیین می‌کند، عبور کرد؛ مسیری که از مباحث

عامهٔ وجودشناسی آغاز می‌شود و در ادامه، به نفس‌شناسی و خداشناسی منجر می‌شود. ازسوی دیگر، شناخت از نظر ملاصدرا معنای خاصی می‌یابد. وی ادراک را حرکت از قوه به فعل و صعود مرتبه وجود می‌داند که طی آن، مدرک از مرتبه وجودی خود فراتر می‌رود و به مرتبهٔ وجودی مدرک می‌رسد و اتحاد عالم و معلوم رخ می‌دهد (شیرازی، ۲۰۰۲، ج ۳، ص ۳۱۳). پس نزدیک شدن به شناخت خدا، قرب الهی را از نظر وجود شناختی به همراه دارد. وی در جای دیگر می‌گوید: «مقصود همهٔ شرایع، راهنمایی مردم به سوی قرب الهی و سعادت لقای او، و ارتقای مرتبه وجودی از پایین‌ترین سطوح به بالاترین مراتب کمال است» (همو، ۱۳۶۰، (ب)، ص ۳۷۲)؛ یعنی سعادت حقیقی و کمال واقعی، رضوان و جوار الهی است. به گونه‌ای که تأکید می‌کند: «پس همان‌طور که تحصیل معرفت و ایمان به خدا متوقف بر شناخت او است، تحصیل چنین شناختی واجب و ترک معرفت‌های معارض و منافی آن ضروری است» (همان). از آنجا که سعادت متوقف بر خداشناسی و ایمان حقیقی است، کسب چنین معرفتی واجب است. به هر حال، ملاصدرا معتقد است: «هیچ کس سعادتمند نمی‌شود، مگر آنکه به وسیله شناخت او، ملکوت او و آیات عظمت و جلال او به او نزدیک شود، و در دل خویش محبت الهی را پرورش دهد» (شیرازی، ۱۳۶۰، (الف)، ص ۱۱۲). وی این معرفت را محصول دوام فکر دانسته، و محور سعادت حقیقی و تقرب نزد خداوند همان حکمت الهی است که از آن به «ایمان» تعبیر می‌شود. این حکمت الهی (یا همان ایمان) است که انسان را به سعادت حقیقی و تقرب الهی می‌رساند.

### نتیجه‌گیری

حیات طیبه؛ یعنی زندگی طیب، پاک و گوارا. فرد و جامعه آنگاه زندگی گوارا دارد که احساس کند و ببیند دنیا و آخرت او بر طبق مصلحت او به پیش می‌رود. بر اساس اندیشه دینی، زندگی دنیا موقت و گذرا و مقصد اصلی، زندگی جاودانه اخروی است. انسان می‌تواند برای خویش حیات طیب رقم بزند هم در دنیا و هم در آخرت؛ این هر دو از هم جدا نیستند. ما آخرت و زندگی جاودان خوب و یا بد اخروی خود را با رفتار و اعمال ارادی و اختیاری خویش و با پایبندی و ایمان و عمل صالح دنیایی خود رقم می‌زنیم. هرگز نمی‌توان باور داشت که زندگی فردی و جمعی مؤمنانه و رفتار صالحانه و پاک و گوارای دنیایی داشت، اما زندگی سختی در آخرت به انتظار ما باشد؛ اما افراد و جامعه‌ای که به زندگی دنیایی چسبیده‌اند و موفق شده‌اند زندگی دنیایی مرفه و پیشرفته‌ای داشته باشند، لزوماً زندگی گوارای اخروی و حتی دنیوی ندارند؛ چراکه زندگی گوارا وقتی است که رفاه مادی همراه با اخلاق، دین، عدالت، معنویت و عمل صالح همراه شود. در واقع حیات طیب، زندگی گورا و پاکی است که در آن فرد و جامعه دارای عزت، استقلال، سربلند در مقابل خدا و خلق خداست. در این حیات طیب و پاک، ما باید هم زندگی پاک و گوارایی برای زندگی فردی و اجتماعی خویش و هم برای دنیا و آخرت خویش رقم بزنیم که از رهگذر زندگی مؤمنانه، و بندگی خدا و عمل صالح محقق می‌شود. کلید و راز این مسیر، دست خود انسان و در همین دنیا است.

صدر/ نیز از یک سو، مخالف اندیشه انسان‌هایی است که حیات طیب و حقیقت کمال را در گوشه‌گیری و بریدن از خلق می‌پندارند و کناره‌گیری از مردم را بر معاشرت با آنان ترجیح می‌دهند و تصور می‌کنند که این امر، آنها را در رسیدن به قرب الهی کمک می‌کند. از این رو، حیات طیب فردی باید منجر به اصلاح جامعه و زندگی اجتماعی طیب شود. از سوی دیگر، مخالف کسانی است که تمامی راه‌های مشاعر و حواس را مسدود کرده‌اند و تصور می‌کنند که این عمل موجب کمال و توجه آنان به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی خواهد شد. در نگاه صدر/، نیل به حیات طیب، در مسیر بندگی و سیر و سلوک، تهذیب نفس، ایمان و عمل صالح و فتح قلعه‌های انسانیت و قرب و بندگی و کسب رضوان الهی محقق می‌شود. انسان کامل، در سلوک راه حق و حقیقت، باید هر دو قوه عقل نظری و عقل عملی خود را به استکمال می‌رساند؛ زیرا از نظر قوه نظری، به دلیل برخورداری از حق و حقیقت، در تعقل مباحث نظری بسیار دقیق و رقیق می‌باشد و از نظر قوه عملی، بنا بر انتخاب حد وسط بین طرفین تضاد، در اعمال قوه شهویه و قوه غضبیه و قوه فکریه جهت کسب ملکه عدالت است (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۴۰۹). به همین دلیل، نفس انسان کامل در هر دو قوه نظری و عملی به سر حد کمال رسیده است و سهم وافر از وجود کمال را از حق تعالی کسب کرده است. تا به آن میزان که سرزمین وجود او، هر دو طرف ملک و ملکوت را در بر گرفته است و حق هر دو را ادا نموده است (همان، ص ۴۸۸). چنین انسانی، از جانب روح و بعد روحانی از سنخ ملکوت اعلی است و از بعد نفسانی از سنخ ملکوت اوسط است و از بعد طبیعی، از سند ملکوت اسفل خواهد بود (همان، ص ۴۱۰). صد البته این مقام، تنها مختص انسان کامل خواهد بود (همان، ۲۰۰۲، ج ۸، ص ۱۶۳). طبیعی است که انسان کامل و خدای زمینی، همواره وابسته به خالق هستی‌بخش است و خود را فاعل افعال خویش نمی‌پندارد، بلکه کلیه صادرات خود را از جانب خدا می‌داند. او راضی به قضای الهی می‌باشد و برای خود حرکت و قدرتی جدای از آنچه حق تعالی به او عطا کرده، مشاهده نمی‌کند. او علم خود را فانی در علم خدا می‌بیند و در مقابل حق تعالی برای خود، وجودی مستقل از او تصور نمی‌کند، بلکه خویش را فانی در مقام قرب الهی می‌شناسد (همان، ج ۹، ص ۵۳۴).

نیل به چنین حیات طبیعی، در گروه تلقی پاک سرشتی انسان، ایمان و عمل صالح و نیل به کمال و سعادت و مقام انسان کامل، خلیفه الهی در زمین و مقام قرب و رضوان الهی است که خود فقط از طریق حرکت جوهری روح در مسافت‌های سفرهای اربعه حاصل می‌گردد. انسانی که تحول و تغییر جوهری او به سوی بهیمیت، سعیت، شیطنت باشد و یا اینکه حرکت جوهری او به سوی فرشته شدن باشد، از بقیه راه محروم گشته است و به مرتبه انسان کامل نخواهد رسید، بلکه فقط به مرتبه‌ای از مراتب پایین اکتفا کرده است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، بخش ۱، ص ۸۴). اما از نگاه صدر/، انسانی که سفر چهارم را نیپماید، کامل نخواهد بود؛ زیرا کامل مطلق علوم و معارف را مستقیماً از خدا می‌گیرد و شاگرد مکتب اوست. پس آنچه را که گرفته است، به بندگان می‌بخشد و به آنها تعلیم می‌دهد و از این طریق، آنان را هدایت می‌کند. در واقع، چنین انسانی هر دو جانب ملک و ملکوت

را نظم می‌دهد و واسطه میان دو عالم می‌گردد. از یک سو، گوش خواهد بود تا ندای حق را بشنود و از سوی دیگر، زبان خواهد شد تا احکام و معارف الهی را به خلق بازگو کند. این حال، انسان کاملی است که خدا آن را به سمت بندگانش می‌فرستد و به آن، مقام شفاعت و وساطت هم می‌بخشد. ...تا از این طریق، از حوادث و سوانح خلق (جامعه خویش) با خبر شود و آنها را به کارهای نیک هدایت و ارشاد نماید و از کارهای بد بهراساند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۴۷۷-۴۷۸). هرگز زندگی طیب و پاک فردی محض و یا جمعی محض نیست. باید در جامعه حشر و نشر داشت و با خلق خدا تعامل داشت و زندگی فردی و جمعی طیبی را برای خود و جامعه خویش رقم زد. انسان برخوردار از حیات طیب، به اعتقاد صدر/ هم حق و هم خلق، هر دو برای او مشهود می‌باشند. او حق را به عنوان حق و خلق را به عنوان ظهورات و آیات محض وی مشاهده می‌کند. چنین انسانی با سیر و بندگی در مسیر سرشت خداجویی و خداگونی و با ایمان و عمل صالح و نیل به مقام انسان کامل و خلیفه الهی، در جوار قرب الهی، برخوردار از رضوان الهی به جاودانگی خواهد پیوست.

## پی‌نوشت

۱. از منظر حکمای اسلامی، خداوند مبدأ و منتهای هستی است؛ بدین صورت که هستی از خداوند آغاز و تجلی می‌یابد و سپس دوباره به سوی خداوند باز می‌گردد. پس خداوند اول و آخر هستی است. فلاسفه اسلامی برای تقریب به ذهن، از شکل دایره کمک گرفته‌اند؛ زیرا دایره از نظر اشکال هندسی ویژگی خاصی دارد که در ترسیم آن، نقطه آغازین همان نقطه پایانی است. پس اگر دایره را از وسط به دو قسمت تقسیم کنیم دارای دو طرف خواهد بود: طرفی را که از نقطه شروع تا پایین‌ترین نقطه مقابل، «قوس نزول» را تشکیل می‌دهد و طرفی که از پایین‌ترین نقطه تا نقطه آغازین ترسیم می‌شود، «قوس صعود» است (صدرالدین شیرازی، ۲۰۰۲، ج ۵، ص ۳۴۷). از این رو، طبق مبانی صدر نیز هستی از دو قوس صعود و نزول تشکیل می‌شود که در این میان، انسان بعد از ایجاد مراتب نباتی و حیوانی به جهان محسوس گام می‌گذارد و می‌تواند با طی کردن مسیر کمال در قوس صعود، به مقام «قاب قوسین او ادنی» (نجم: ۹) دست یابد (همو، ۱۳۴۱، ص ۲۷۳).

## منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ترجمه: جمال‌الدین فخلعی، چ سوم، بیروت، دارالفکر.
- برقعی، زهره و همکاران، ۱۳۹۳، *بررسی عمل در سعادت از دیدگاه ملامت‌درا و علامه طباطبایی و استاد مطهری*، رساله دکتری، دانشگاه قم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، *تسنیم*، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، بی تا، *سایت بین‌المللی علوم وحیانی اسراء*، تفسیر سوره نحل، جلسه ۱۰۹.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق / ۱۹۴۸م، *تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چ سوم، بیروت، دارالعلم للملایین.
- رازی ابوالحسین، و همکاران، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م، *معجم مقاییس اللغة*، محقق: عبدالسلام هارون، بیروت، دارالفکر.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد ابن عمر، ۱۴۲۲ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۸۷، *المفردات فی غریب القرآن*، بی جا، صادق.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م، *مفردات ألفاظ القرآن*، بی تا.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۸۹، *تفسیر الکشاف*، ترجمه: مسعود انصاری خوشایر، تهران، ققنوس.
- شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۱، *شرح بر زاد المسافر*، ترجمه: جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *شرح اصول کافی*، ترجمه: محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۰ الف، *اسرار الایات؛* با مقدمه و تصحیح: محمد خواجهی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۰ (ب)، *شواهد الربوبیه*، تصحیح و تعلیق و مقدمه: سیدجلال‌الدین آشتیانی، چ ششم، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۹۹م / ۱۴۱۹ق، *الحکمه المتعالیه الاسرار العقلیه الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۸۱م، *الحکمه المتعالیه الاسرار العقلیه الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸ الف، *المبدأ والمعاد*، تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۴۰، *رساله سه اصل*، مصحح: حسین نصر، تهران، مولی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *المبدأ والعماد*، تصحیح: محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، با اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، *المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه*، تصحیح و تحقیق و مقدمه: سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی، صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶ الف، *تفسیر القرآن الکریم*، ترجمه: محمد خواجهی، قم، بیدار.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶ ب، *شرح اصول کافی*، کتاب عقل و جهل، ترجمه: محمد خواجهی، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۲ الف، *تفسیر سوره سجده*، ترجمه: رضا رجب‌زاده، محراب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۲ اب، *تفسیر آیه مبارکه نور*، ترجمه: محمد خواجهی، تهران، مولی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸ اب، *رساله فی الحدوث «حدوث العالم»*، با اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، تصحیح و تحقیق: سیدحسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۴۱، *عرشیه*، تصحیح و ترجمه: غلامحسین آهنی، اصفهان، دانشکده ادبیات.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تصحیح: محمد خواجهی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۲۰۰۲، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۴، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح: محمد خواجهی، قم، بیدار.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳، *تفسیر المیزان*، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، *شرح الاسفار الاربعه*، تصحیح: محمدتقی سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)